

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۴.۰۱.۰۹

CIA

در افغانستان

مقدمه:

با آنکه برای پیشبرد درست مبارزه و عالیترین شکل آن "جنگ" شناخت دقیق از دشمن می تواند به علاوه بالابردن ضریب امنیت نیروهای خودی، به مثابه نخستین شرط پیروزی بر دشمن به شمار آید، مگر با تأسف عقب ماندگی جنبش اصیل مقاومت ملی و مردمی و در مرحله تدارکاتی قرار داشتن آن و حاکمیت ارتجاع دهن دریده بر بیشترین بخش مقاومت مسلحانه فعلی، جنبش مقاومت را به مانند سایر زمینه ها در قسمت شناخت از دشمن و نیروهای مورد استفاده آن در پائینترین سطح به بند کشیده کمتر کسی می داند که در کنار سربازان مسلح، ناتو و به خصوص چهار قدرت بزرگ آن (امریکا، انگلستان، فرانسه و المان) از کدام نیروهای دیگری در این مبارزه سود جسته و چگونه باید علیه آن رزمید.

یکی از آن نیروها که هر چند در مقیاس کلی بعد از نیروهای جنگی و به درجه دوم اهمیت قرار می گیرند، اما در برخی مواقع که به مثابه چشم و گوش نیروهای جنگی عمل می نمایند، از چنان اهمیتی برخوردار می باشند که حتی موفقیت و عدم موفقیت در یک عملیات جنگی نیز در کل به چگونگی صحت و سقم کار تدارکاتی آنها منوط می گردد؛ کار استخباراتی در مجموع می باشد.

اگر در جریان مقاومت ضد روسی در خطوط کلی آن مردم افغانستان و احاد مقاومت بیشتر در تقابل با "ک. ج. ب." قرار داشتند، در مقطع کنونی همان سانیکه نیروهای جنگی اشغالگران طیف وسیعی از کشور ها را در بر می گیرد، به همان نسبت شبکه های استخباراتی آنها دامنه وسیع داشته، می توان گفت نهاد های امنیتی و استخباراتی تمام کشور های اشغالگر به در جات مختلفی در افغانستان حضور دارند. در این حضور که از بعضی ها ملموس و از برخی ها غیر ملموس به نظر می خورد در مجموع ضمن حد معینی از استقلال، مجبوراند از "سی. آی. ای" و شریک درجه یک جنایات آن "ام. آی. ۶" انگلستان اطاعت نمایند.

این نهاد های امنیتی استخباراتی در افغانستان هر چند حضور خیلی ها طولانی دارند و به خصوص از زمان اشغال کشور در عمل گرداننده اصلی کشور به شمار می آیند، با تأسف زیاد مورد مذاقه قرار نگرفته اند، شاید یکی از دلایل این عدم توجه در کنار ده ها علت خوردو بزرگ دیگر یکی هم، خواست دشمن در اختفاء و از چشم رس به دور نگهداشتن آن بوده باشد. تا اینکه در این اواخر دو خبر و آنهم به صورت بسیار فوق العاده نام "سی. آی. ای" را بر سرزبانها انداخت.

مسأله اول، اعتراف مستقیم برادر "کرزی" در یک مصاحبه به عضویت در "سی. آی. ای" و به حیث یک آدمکش اجاره ئی در خدمت آن نهاد قرار داشتن، بود. آن مصاحبه و اعتراف که همان فرار به جلو را تداعی می نمود، هر چند ثمره خود را به صورت عاجل بار آورده و به تمديد قدرت برادرش انجامید، مگر با آنهم کار مخفی و پوشیده از انظار آن نهاد را از پرده بیرون انداخته، مردم را به درستی متوجه نقش "سی. آی. ای" در افغانستان نمود.

مسأله دوم، عملیات استشهادی در پایگاه "چپمن" ولایت خوست بود که به وسیله آن ۸ تن از افراد "سی. آی. ای" به قتل رسیده و به همان تعداد نیز روانه بیمارستان گردید. با انجام این عمل مخالفان مسلح نیروهای اشغالگر، در افغانستان برای اولین بار قادر شدند یک عملیات "استشهادی" به مفهوم واقعی آن انجام دهند. عملیاتی که در آن به توده های ملیونی ستم کشیده افغانستان هیچ آسیبی نرسیده، تمام قربانیان آن کسانی بودند که دست همه آنها تا مرفق به خون خلقهای منقطه و جهان سرخ واز هیچ دانشگاه مردمی در سراسر جهان نمی توانستند برانت حصول نمایند.

هر دو واقعه در جریان یکی دو ماه، این قلم را بر آن داشت تا با وجود مصروفیت های دیگر و کمبود منابع لازم به غرض تدوین یک اثر کامل در این زمینه، به امید آنکه خوانندگان ارجمند پورتال کاستی های آن را به دیده اغماض نگریسته و خود به تکمیل و رفع آن کاستی ها اقدام نمایند، یاد داشتهای مختصری را در همین رابطه خدمت تقدیم نمایم، باشد این بحث سرآغازی باشد برای دوام یک بحث همه جانبه وکلی در این مورد. به امید آنکه افراد خبره جامعه ما در این زمینه به تکمیل این یادداشت های ناقص پرداخته، ضمن منت گذاری براین قلم خدمتی هم برای نسلی که افتخار به خاک مالیدن پوزه استعمار و امپریالیزم را در این خطه کمائی خواهند نمود، انجام داده باشند.

سابقه تاریخی فعالیت های "سی.آی.ای" در افغانستان:

"CIA" که مخفف "Central Intelligence Agency" بوده گذشته از معنای تحت اللفظی معنای قبول شده آن گاهی "نمایندگی اطلاعات مرکزی" و "سازمان مرکزی جاسوسی" تذکار یافته است و در این نوشته به خاطر حفظ اختصار در همه جا به "سی.آی.ای" از آن یاد آوری به عمل آمده است در سال ۱۹۴۷ یعنی دوسال بعد از ختم جنگ عمومی دوم به فرمان رئیس جمهور وقت امریکا "Harry S. Truman" زیر نام حفظ امنیت ملی آنکشور به وجود آمد.

یکی از علل به وجود آمدن "سی. آی. ای" را در واقع اتخاذ سیاست عظمت طلبانه از جانب امریکا دانسته اند. کسانیکه از این منظر در زمینه ایجاد "سی. آی. ای" نظر داده اند اعتقاد دارند؛ از آن زمانیکه امپریالیزم امریکا خواست تا میوه های به جا مانده از نتایج جنایتبار جنگ عمومی دوم را خود جمع نماید و سیاست آمادگی گرفتن علیه شوروی را روی دست گرفت، ایجاد یک سازمان استخباراتی جدید را نیز در دستور کار قرار داد. زیرا نهاد امنیتی قبل از آن اولاً پاسخگوی نیازمندی های زمان بعد از جنگ نبود و در ثانی ضرورت های زمان جنگ و موجودیت همکاری های همه جانبه بین کشور هائیکه علیه المان می جنگیدند، تا حدود زیادی ساختار های اطلاعاتی آنها را برای همدیگر قابل شناخت ساخته و نمی توانستند آنطوری که لازم است در خفاء به عمل بپردازند.

در اینکه آیا دولت امریکا از طریق سازمانیکه "سی. ای. ای" میراث خوار آن گردید در افغانستان نفوذ داشته و یا خیر، مشکل است قضاوت نمود چه با تأسف در این زمینه کدام سندی وجود ندارد تا بر پایه آن بتوان حکمی صادر نمود و اما در رابطه با عضویت در "سی. ای. ای" تا جائیکه در پهلوی برخی اسناد حافظه نیز یاری می رساند اولین فردی که در افغانستان متهم به خدمت به آن سازمان شد، "محمد هاشم میوندوال" بود که گویا یکی از کارمندان "سی. ای. ای" ضمن نوشتن خاطرات خود از وی به حیث عضو "سی. ای. ای" نام برده بود.

این اتهام با تمام اهمیت خود که شخص دوم مملکت یعنی صدراعظم افغانستان را خاین معرفی می داشت، با تأسف هیچ گاهی نتوانست صحت و سقم خود را در تاریخ تثبیت نماید. چه از جانبی شخص "میوندوال" به حیث صدر اعظم کشور و فردی که بار چنان اتهامی را بر دوش داشت، هیچ گاهی نخواست و یا نتوانست طرف مقابل خود را که با هزار و یک ریسمان به "ک.ج.ب." وابسته بود به مصاف طلبیده و از شخصیت خود دفاع نماید تا هرگونه شبهه ای در مورد وی از میان برداشته شود و از طرف دیگر مدعیان آن اتهام که کسی به جز مزدوران روس و در رأس همه شخص "ببرک" مزدور قرار نداشت آن قدر رسوا و بی مقدار بودند که نمی شود به هیچ ادعای آنها به خصوص وقتی پای سندی هم در میان نباشد ارزشی قابل شد. در هر صورت تا جائیکه مطالعات این قلم اجازه می دهد "میوندوال" اولین فردی بود که به این اتهام خطرناک متهم گردید.

به تعقیب "میوندوال" باز هم از همان منبع اولی یعنی پرچم "حفیظ الله امین" رقیب سیاسی آنها نیز به عضویت در "سی. ای. ای" متهم گردید. هرچند "امین" خلاف "میوندوال" در قبال چنین اتهامی سکوت را انتخاب ننمود و با تمام قدرت در مخالفت با آن برخاسته و به کمک "رفقای حزبی!!" اش از خود دفاع نمود، بلکه جریان زندگی وی در عمل نشان داد که بیشترین تعلقات را با "استخبارات ارتش شوروی یعنی جی.آر.یو" داشته اسباب صعود و سقوط وی نیز از همان طرف مهیا گردید.

اگر از این دو فرد مشهور که هر یک در مقاطع معینی از تاریخ معاصر افغانستان نقش خاص خود را داشته اند بگذریم، افواهایی در مورد، تره کی (به اعتبار تماس ها یش با سفارت امریکا و تهیه گزارش برای آنها)، حبیب الله تبری (به اعتبار شبنامه و تصاویری که در آخر سال تحصیلی ۱۳۵۰ در پوهنتون کابل، پوهنخی ادبیات و علوم بشری نشر گردیده بود، زابلی (به اعتبار مناسبات حسنه اش با امریکا و تذکر برخی جرایم) و کسان دیگری هم وجود داشت که برای نویسنده با تأسف نه امکان رد آن وجود دارد و نه هم امکان تأیید آن. شاید یکی از دلایلی را که در این زمینه دست انسان را بسته و نمی گذارد به درستی و با قاطعیت حکم صادر نماید، به علاوه مخفی کاری های شدید در همچو نهاد هائی، نفرت قیاس ناپذیری بود که مردم افغانستان از جاسوسی و جاسوس به خصوص جاسوس یک کشور بیگانه داشتند. این نفرت غیر قابل تصور باعث گردیده بود که عاملین احتمالی آن نهاد ها کمتر توان علنی کردن خود را داشته باشند.

به دنبال فاجعه ثور ۱۳۵۷ و ادامه ذلت بار تر آن سیاه روز ششم جدی ۱۳۵۸ که به ویرانی و انهدام بیشترین بخش هائی از فرهنگ مادی و معنوی کشور ختم شد، به یک باره مردم افغانستان در زیر شدید ترین فشار امنیتی و دشواری های زندگی اجتماعی در خطوط کلی خود از دو جهت در زمینه نفرت از عمل جاسوسی مورد توجه و تهاجم قرار گرفتند.

یک جانب در داخل افغانستان تلاشهایی بود که از جانب مزدوران روس برای جذب افراد و چسباندن خود به استخبارات شوروی صورت می گرفت و از طرف دیگر کوششی بود که دو کشور همسایه پاکستان و ایران و در کنار آنها از عربستان سعودی تا تمام ناتو در این زمینه به راه انداخته بودند.

این تلاش ها که در ظاهر سخت مذبوحانه به نظر می رسید در ادامه ننگین خود به علاوه آنکه صد ها تن از جوانان کشور ما را به تفرقه و مزدور بی مقدار "ک.ج.ب." تبدیل نمود و در خارج کشور کمتر و یا بیشتر از فرزندان این خطه را به دام نهاد های استخباراتی کشور های همسایه چون "آی.اس.آی" پاکستان، "واواک" ایران، "سی.آی.ای" امریکا، "ام.آی.۶" انگلیس، "ب.ان.د." آلمان، "دی.جی.اس.ای" فرانسه، "المخابرات العامه" عربستان سعودی و ده ها سازمان استخباراتی کشور های دیگر به بند انداخت، با تأسف آن روحیه والا و خجسته ای را که یک افغان از انتساب به یک نهاد استخباراتی تا پای جان نفرت داشت نیز آسیب رسانیده هر دو جانب دشمنان مردم با تمام قوا کوشیدند تا آن ننگ را به فخر استحاله نمایند.

به خاطر درک عمیق این فاجعه که به مرگ یک ارزش والا نزد برخی ها انجامید از خوانندگان محترم تمنا می نمایم تا خود به روابط مزدور منشانه و عاری از هر نوع شرف افغانی و انسانی رهبران و افراد وابسته به روس و داعیان اسلام سیاسی نظر انداخته، نمونه های عملی و متبارز آن را به یاد بیاورند.

به جرأت می توان نوشت ۱۴ سال حاکمیت مزدوران روس در افغانستان و به ادامه آن حاکمیت اسلام سیاسی در افغانستان در هر دو شکل جهادی و طالبی آن در این زمینه آنچنان ضربت هولناکی را بر پیکر روان شناسی اجتماعی مردم ما وارد نمود که نه تنها در طول تاریخ بی سابقه بود بلکه نتایج زیانبار و گمراه کننده آن برای سالیان متمادی حیات اجتماعی و سیاسی مردم ما را به مخاطره خواهد انداخت.

چه از یک جانب با تبلیغ انترناسیونالیزم "کاذب" روسها و ایادی خود فروخته آنها از قماش ببرک و یارانش سخت کوشیدند تا جوان افغان را از عرق ملی تهی نموده و متناسب با اهداف و خواسته های استعمار گر روس پرورش دهند و در عوض حب وطن و جانبازی در راه استقلال و آبادانی کشورش، منافع کشور "شوراء ها" را بر تر از همه چیز به خورد نسل جوان کشور دادند و از جانب دیگر کشور های همسایه با طرح های جهان وطنی اسلامی و به اصطلاح "دین مقدم بر میهن" از زاویه دیگری به عین عمل تثبیت و رزیده در نتیجه تا حد زیادی قادر شدند برخی از یک نسل را استعمار زده و استعمار زده بار آورده، ننگ خدمت به اجانب را نزد آنها حد اقل ناچیز جلوه دهند. در این میان به نقش کشور های غربی که با برنامه مردم را دست نگر و مفت خور بار می آوردند، نباید کم بهاء داد.

اگر در جریان ۱۴ سال حاکمیت مزدوران روس و دوره اشغال کشور به دست روسها به صد ها جاسوس "ک.ج.ب" افغانستان را وطن دوم خود ساخته و از "چپ" و "راست" مردم را به بیراهه مزدوری و جاسوسی می کشانید و به صد ها تن از نخبگان جامعه را از اکادمسین گرفته تا داکتر و انجنیر به بند سازمان استخبارات خویش در افکند، از ۸ ثور ۱۳۷۱ به بعد روندی که در خارج از افغانستان آغاز یافته و به صد ها تن در خدمت سازمان های استخباراتی کشور های دور و نزدیک در آمده بودند، در داخل کشور حدت و شدت بیشتر یافته کار را به جایی رسانیدند، که حتا برخی ها داشتن یک و یا چند کارت جاسوسی را در جیب اسباب افتخار خانوادگی خویش به شمار بیاورند.

در چنین فضائی است که امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء بر کشور ما و حشیانه یورش آوردند، فضائی که به صد ها جاسوس شرق و غرب در کشور به مثابه بخش های متفاوت حاکمیت بر کشور مسلط بوده و کمتر زمامداری را می شد سراغ گرفت که چندین کارت استخباراتی را در جیب نداشته باشد.

مقارن حمله گستاخانه امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء بر افغانستان صرف نظر از آنکه به چه تعداد جاسوس "سی. آی. ای" در صفوف طالبان و القاعده وجود داشت و به کدام ملت و کشوری تعلق داشتند؛ قدر مسلم آن بود که

با نام عضو "سی. آی. ای" برای بار اول حین بمباران شهر مزار در معیت دوستم جنایتکار حدود دوازده تن از اعضای آن سازمان جهنمی به صورت رسمی نقاب از چهره برداشته و با افتخار از عضویت خویش یاد آوری نمودند. به علاوه چند تن دیگر نیز با علنی ساختن عضویت خویش ضمن یک مسافرت در پنجشیر و بعد ها تخار و پرداخت ملیونها دالر به میهن فروشان شورای نظاری در قسمت دیگری از افغانستان حضور نامیمون خویش را اعلام داشتند. از آن تاریخ تا اکنون افغانستانیکه که دیروز در تمام کشورش یکی دو تن متهم به عضویت در "سی. آی. ای" در آنجا بود چنان در چمبره این نهاد ضد انسانی و شرکای جرمش قرار گرفته که به جرأت می توان حکم نمود، از زیر هرسنگ و از جیب هر جنگ سالاری یکی دو کارت عضویت به یک شبکه جاسوسی یافتن به هیچ صورت نمی تواند منتفی باشد.

ادامه دارد